

با آنهمه سلاح
با آنهمه ستوه



تهیه از: رامون

برای ارنستو چه گوآرا

با آنهمه سلاح
با آنهمه ستوه
با آنهمه گلوله که بر پیکر تو ریخت
ارنستو!
این بار هم دروغ در آمد هلاک تو!

آنان که تند تند تو را خاک میکنند
آنان که زهر خند به لب دست خویش را
با گوشه های پرچم تو پاک میکنند
که: دیگر تمام شد،
دنیا به کام شد؛
تاریک طالعان تبه کار بی داند
خامان غافلند.

تو زنده ای هنوز که بیداد زنده است
تو زنده ای هنوز که باروت زنده است
تو در درون هلهله های دلآوران
تو در میان زمزمه دختران کوه
در شعر و در شراب و شبیخون تو زنده ای!

آوازه خوان گذشت و لیکن ترانه اش
گل میکند به دامنه کوهپایه ها
خورشیدهای شب زده بیدار میشوند
یک روز از کمینگه تاریک سایه ها.

مردی و یک تفنگ
مردی و کوله باری از نان و از غرور
آزاده ای گشاده جبین، قامت استوار
یک روز بر وزارت کویا نشسته تند
روز دگر به خون
در سنگر بولیوی، دور از دیار و یار.

آه ای پلنگ قله، آه ای عقاب اوج!
گر آفرین خلقی شایسته تو بود
مرگی بدین بزرگی بایسته تو بود.

آه ای بزرگ امید!
اینک که مرگ می بردت بر سمند خویش
اینگونه کامیاب
اینگونه پر شتاب

گر آرزوی دیر رست را سراغ نیست
در قلب ما بجوی
آتش
آهن
ویرانگی و خشم

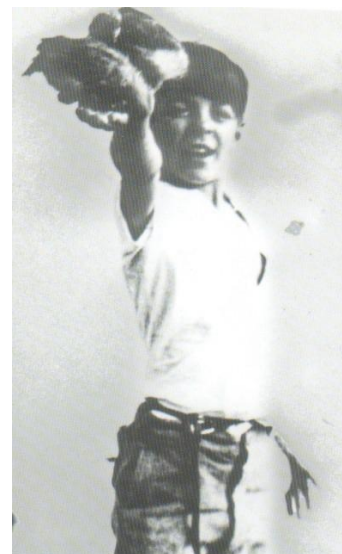
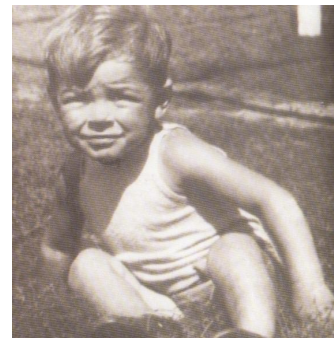
در قلب ما ببین که ویتنام دیگر نیست.

سیاوش کسرابی - مهرماه 1345

برای هر کار بزرگی شور لازم است، و برای انقلاب نیاز به شور و جسارت بسیار.

این سفر بی برنامه در آمریکای بزرگ ما، من را بیش از آنچه فکر میکردم تغییر داده است.

میدانم که بخاطر تصادفی باور نکردنی سرنوشت من این است که یک مسافر باشم.



با زوج کارگر شیلیایی دوست شدیم که کمونیست بودند... این زوج، بی حس شده از سرما، همدیگر را برای گرم شدن در شب سرد صحرائی، در آغوش گرفته بودند... آنها یک پتوی ناقابل برای خوابیدن نداشتند. ما یکی از پتوهایمان را به آنها دادیم و من و آلبرتو به بهترین وجهی که ممکن بود پتوی دیگر را بدور خود کشیدیم. آن شب سردترین تجربه ای بود که هرگز داشته ام؛ اما همچنان تجربه ای که من را کمی به این نوع عجیب از بشر (کمونیست ها) نزدیک کرد.

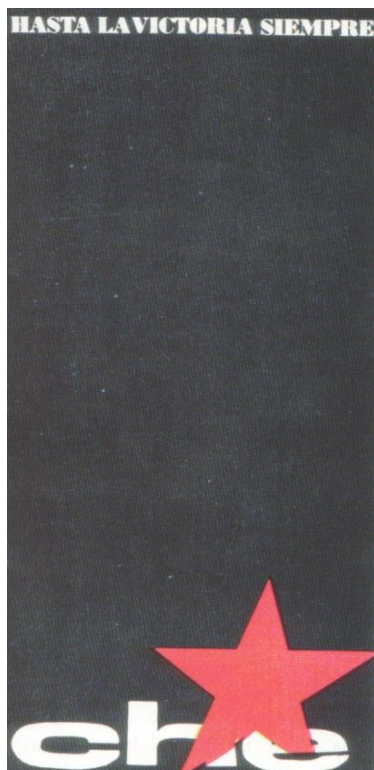
این سفر تنها در من این باور را تحکیم کرد که تقسیم آمریکا به ملت های ظاهری و بدون ثبات چیزی جز افسانه نیست. ما، از مکزیکی گرفته تا تنگه ماجلان، یک نژاد مخلوط با شباهت های قومی فراوان هستیم.

بر سر دوراهی قرار گرفته بودم که خود را وقف علم پزشکی کنم یا وظیفه ام را بعنوان یک سرباز انقلابی انجام دهم. روبرویم یک کوله پشتی پر از دارو و یک جعبه مهمات داشتم، و هر دو باهم برای همراه بردن زیادی سنگین بودند. من جعبه مهمات را برداشتم و کوله پشتی را ول کردم.

یکی از قهرمانان مبارزه، فرمانده کرسنسیو پرز، در شصت و پنج سالگی به سیه را آمد و بلافاصله به یکی از سولمندترین مردان در گروه تبدیل شد.

ما به راهنمان ادامه دادیم تا دیگر جلوتر رفتن غیرممکن گشت. تصمیم گرفتیم که همانجا همه با هم، به یکدیگر چسبیده، گشنه و تشنه و مورد هجوم پشه ها بخوابیم.

ما در ناحیه ای دشوار حرکت میکردیم، و از حمله پشه ها رنج میبردیم که وقت استراحت را عذاب آور میکرد. غذا بد و کم بود، و از رودخانه های آلوده آب مینوشیدیم. هر روز پیشروی طولانی تر و حقیقتاً وحشتناک میشد. ما گشنه و تشنه بودیم و بسختی میتوانستیم پیش برویم چراکه پاهایمان چون سرب سنگین شده بودند و سلاحهایمان بسیار سنگین. به پیشروی ادامه میدادیم....



علیه زورسبعانه و بیعدالتی، مردم حرف آخر را خواهند زد، و این حرف پیروزی خواهد بود.

اینجاییم. خبرها نمناک از جنگل های کوبا بدستمان میرسند. ما به بالای سیه را مایسترا صعود کرده ایم و بامداد را دیده ایم؛ و افکار و دستهایمان لبریز از بذر بامداد است. و آماده ایم که این بذر را در این سرزمین بیافشانیم و از آن تا بثمر رسیدنش دفاع کنیم.

مردم - پیش بسوی انقلاب! کارگران بسوی مبارزه! کشاورزان - سازماندهی! ارتش انقلاب به حملات پیروزمندانه و سدشدنی خود ادامه میدهد و بزودی تمامی منطقه لاس ویلاس سرزمین کوبای آزاد اعلام خواهد شد.

در زندگی دشوار مبارزه، یک زن بمانند رفیقی است که کیفیت های ویژه نوع خود را به همراه می آورد اما به سختی یک مرد کار میکند. زن میتواند بجنگد، او از جهت بدنی ضعیف تر است، اما کمتر از مرد مقاوم نیست.



ارنستو چه گوارا - رئیس بانک مرکزی کوبا

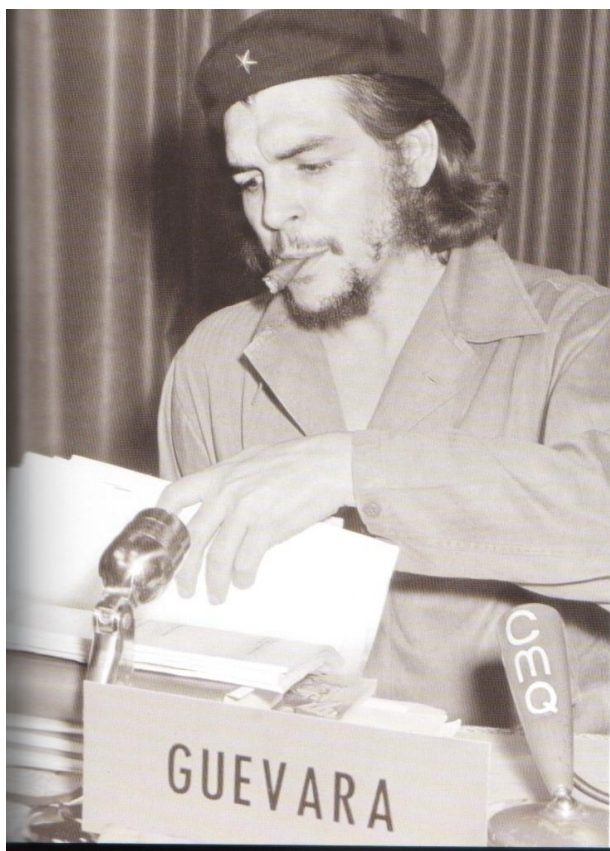
پایان کار آشکار میشود
با غوغایی بیمانند
یکصد هزار تندر به صدا درآمده
و آوازشان پرمعناست
در دهانه این پایان
پرواز دلاوری را میتوان شنید
شعری از چه گوارا در آستانه پیروزی

این پیروزی شگرف مردم در برابر ستمگران را
میبایست با کمک همگان تقویت کرد.

فرمانده، هیجان انگیزترین لحظه در طول زندگی شما بعنوان یک چریک چه بوده؟
زمانیکه صدای پدرم را از بوننس آیرس در تلفن شنیدم. شش سال بود که به کشورم بازنگشته بودم.



تنها این را میدانم که من نیازی فیزیکی برای حضور مادرم دارم و اینکه سرم را در روی پاهای نحیفش بگذارم و او با تمام مهربانی و سادگی مرا "پسرم" خطاب کند، و روی پوستم دست لرزانش را حس کنم.



وزیر اقتصاد کوبا

بهیچوجه لازم نیست که بخاطر شرکت یک خارجی برای مبارزه در کوبا تعجب کرد. اقرار میکنم که من هرگز احساس خارجی بودن نکرده ام، نه در کوبا و نه در هیچکدام از دیگر کشورهایایی که بوده ام. من زندگی پرماجرایی داشته ام. در گواتمالا احساس گواتمالایی بودن داشتم، در مکزیک مکزیک، در پرو پرویی، همانگونه که امروز در کوبا احساس میکنم کویایی هستم و بطور طبیعی در آرژانتین آرژانتینی. اینجا و همه جا، بنیان شخصیت من چنین بوده است.

ما هیچگونه پیش شرطی در برابر ایالات متحده نمیگذاریم... ما هیچگونه پیش شرطی برای برقراری رابطه تعیین نمیکنیم؛ اما در عین حال حاضر نیستیم هیچگونه پیش شرطی را نیز بپذیریم... دولت ایالات متحده میخواهد که ما بهای سنگینی برای این همزیستی غیرصلح جویانه که اکنون میان ماست بپردازیم؛ و بهایی را که ما قادر به پرداختش هستیم برای ما چیزی نزدیک به شرافت به همراه دارد. نه بیشتر.



در سازمان ملل



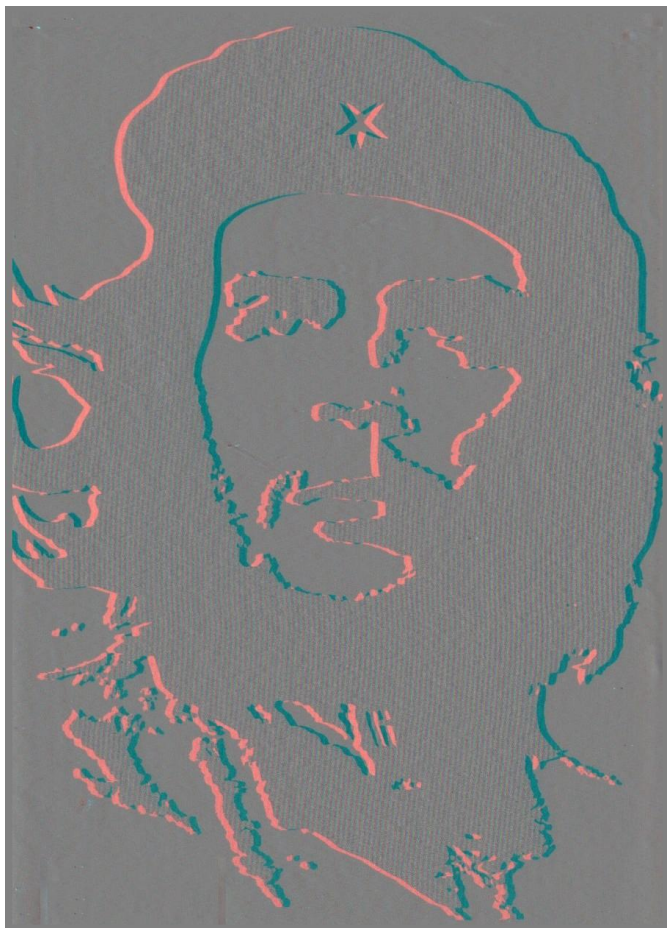
چه ساده است حکومت کردن زمانیکه یک سیستم مشاوره با خواست مردم را دنبال میکنید و تنها معیار برای هر کاری نقش آن در بهبود زندگی مردم است.

هر تلاشی که برای مردم میشود با اعتماد مردم بازپرداخت میگردد.

قهرمانان مردم نمیتوانند از آنان جدا باشند، نمیتوانند بروی پایه ای بالای سر مردم قرار گیرند، و به چیزی بیگانه از زندگی مردم بدل گردند.

تنها شوری که راهنمای من بوده، عطش برای حقیقت است. من به همه چیز از این دیدگاه مینگریم.

توافق ما با بلوک شرق بخشاً بخاطر ضرورت و بخشاً انتخابی بوده است.



رهبر کسی است که دیگران را
برمیانگیزد تا به پای او برسند، و
بسیار بیشتر از آنی که با سخن از
پشت مردم را به جلو هل میدهد، آنان
را تشویق میکند که به سطح او
برسند.

من روزی شانزده تا هژده ساعت کار
میکنم و برای شش ساعت در روز،
هر وقت که بتوانم، میخوابم، و غالباً
نیز کمتر.

این انقلاب همیشه بر تمایل مردم کوبا
متکی بوده است.

چیز خاصی نیست، اما دستکم
چیز نیست و من فکر میکنم که همیشه
میتوان به پدر خود افتخار کرد،
همانطور که او نیز همیشه میتواند به
فرزندش افتخار کند.

اگر هر بار که بیعدالتی در جهان روی میدهد از خشم بر خود بلرزی، آنوقت رفیق یکدیگر هستیم.

تلاش ما بروی اتحاد میان ملت‌های پیشرفت نیافته متمرکز شده است تا بتوانیم جبههٔ منسجمی را ارایه دهیم.

ما رودر روی تاریخ قرار داریم و صاف و ساده: نباید بهراسیم!

برای ارتباط با مردم باید خود را یکی از آنان دانست، باید بدانید که چه میخواهند، به چه نیاز دارند.

اتحاد شوروی مختار است، که اگر بخواهد ایالات متحده را عصبانی کند، به ما سوخت بفروشد و از ما شکر
بخرد تا ایالات متحده را اذیت کند. به ما چه؟

ما دژها را به مدرسه تبدیل کرده ایم.